

نشر کانامه

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه : قاضی، محمد، ۱۲۹۲-۱۳۷۶.
عنوان و پدیدآور : **خاطرات یک مترجم** / نوشتهٔ محمد قاضی.
مشخصات نشر : تهران: نشرکارنامه، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۴۷۰ ص؛ ۱۴ × ۲۱/۵ س‌م.
فروست : کارنامهٔ اندیشه و زندگی؛ ۳.
شابک : ISBN 978-964-431-095-9
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا.
موضوع : قاضی، محمد، ۱۲۹۲-۱۳۷۶ــ خاطرات.
موضوع : مترجمان ایرانی ــ قرن ۱۴ــ خاطرات.
موضوع : Translators, Iranian — 20th Century — Diaries
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۶ ۷ ی ۶۴ الف / PIR ۸۱۷۱
رده‌بندی دیویی : ۸/۰۶۲ فا ۸
شمارهٔ کتابخانهٔ ملی : ۴۳۱۵۳۰۵

۳

کارنامهٔ اندیشه و زندگی

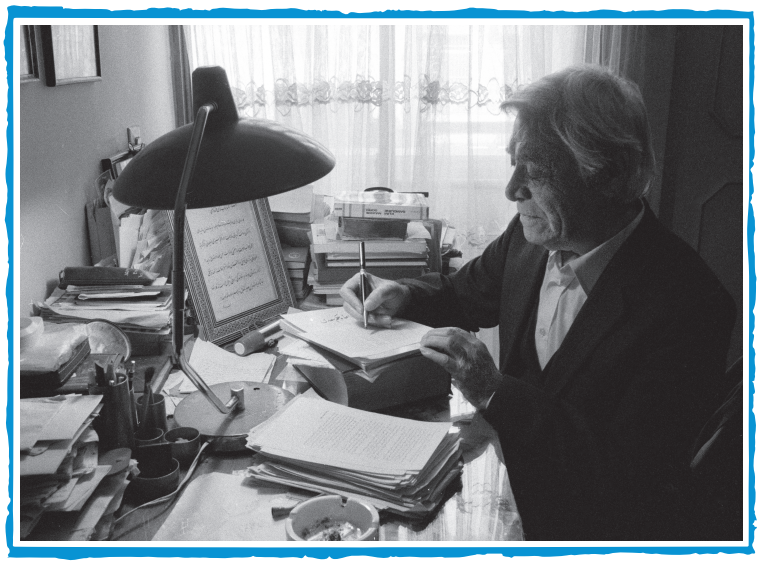


به یاد **محمد زهرایی**

۱۳۹۲-۱۳۲۸

بنیان‌گذار نشر کارنامه

خاطرات یک مترجم



خاطرات یک مترجم

محمد قاضی

تهران، ۱۴۰۵

خاطرات یک مترجم

محمد قاضی

آماده‌سازی کارگاه نشرکارنامه

واحد ویرایش **مهرداد خاکزاد**، **مجید رنجبر**، سمیه مثمر و مریم مهری
حروف‌چینی و صفحه‌آرایی زهره جعفربور، **شهلا شمس** و **عادل قشقایی**

طرح و اجرای روی جلد **12** استودیو دوازده
عسل کاوسی، فریبا رهدار و میم درخشانی
(تصویرسازی روی جلد براساس عکس مریم زندی)

طرح عنوان اصلی بر اساس طراحی محمد زهرایی
عکس صفحهٔ ۶ مریم زندی

ناظر چاپ محسن حقیقی
لیتوگرافی فرایند گویا
چاپ و صحافی غزال

چاپ اول، ۱۳۷۱
چاپ دهم، ۱۴۰۵ ۵۵۰ نسخه

همهٔ حقوق چاپ و نشر این اثر انحصاراً برای نشرکارنامه محفوظ است.
هرگونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی این کتاب اکیداً ممنوع است. همچنین هر نوع استفادهٔ تجاری از این اثر یا تکثیر آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، کتاب صوتی و الکترونیک و نشر در فضای مجازی)، کلاً و جزئاً، ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مراکز پخش و فروش:

پخش کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۵، تلفن: ۲۶۱۱۷۹۸۵، ۲۶۱۱۷۹۸۶ و ۰۹۱۲۶۴۳۹۱۵۱

فروشگاه بزرگ شهرکتاب نیاوران با همکاری نشرکارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۷
تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹ • فکس: ۲۲۸۰۸۱۹۲

نشرکارنامه: خیابان کریم‌خان زند، تقاطع میرزای شیرازی، شمارهٔ ۱۱۱، واحد یک، تهران: ۱۵۹۷۹۸۵۷۳۱، تلفن: ۸۸۹۰۴۰۸۳

www.karnamehpub.com

فهرست

مقدمه
۱۷

۱
۲۱

۲
۳۳

۳
۴۷

۴
۶۵

۵
۸۳

۶
۱۰۸

۷
۱۳۰

۸
۱۴۰

۹
۱۶۰

۱۰
۱۸۸

۱۱
۲۱۴

۱۲
۲۳۳

۱۳
۲۴۳

۱۴
۲۵۶

۱۵
۲۷۸

۱۶
۲۹۱

۱۷
۳۰۳

۱۸
۳۱۶

۱۹
۳۲۳

۲۰
۳۳۰

۲۱
۳۳۹

۲۲
۳۴۷

۲۳
۳۵۹

۲۴
۳۷۱

۲۵
۳۸۲

۲۶
۳۸۸

۲۷
۳۹۸

۲۸
۴۰۸

۲۹
۴۲۰

۳۰
۴۳۱

۳۱
۴۴۲

کارنامهٔ محمد قاضی
۴۵۵

نمایه
۴۶۱

کتاب خاطرات خود را به دختر عزیزم مریم و به پسر عزیزم فرهاد تقدیم می‌کنم تا بخوانند و بیشتر از سرگذشت پدر پیر و زحمتکش خود باخبر شوند.

ـــــ محمد قاضی

مقدمه

در دوران جوانی که بسیار به مطالعه علاقه‌مند بودم و کتاب بسیار زیاد می‌خواندم یکی از موضوعاتی که بیش از همه مرا به خود جلب می‌کرد خاطرات اشخاص مختلف بود که چه به زبان فارسی و از نویسندگان ایرانی یا غیرایرانی و چه به زبان فرانسه و از نویسندگان خارجی به دست می‌آوردم و با عشق و علاقهٔ تمام می‌خواندم. شاید خودم درست ندانم که دلیل این علاقه‌ام به خواندن خاطرات چه بوده است، ولی از آن‌جا که ذاتاً به راستی و درستی علاقهٔ کامل دارم، و در زندگی نیز به یاد ندارم که هیچ‌گاه از صراط مستقیم منحرف شده باشم، آن راستی و حقیقتی را که در شرح خاطرات اشخاص می‌یابم در کتاب‌های دیگر کمتر می‌بینم. شاید این خود دلیل قانع‌کننده‌ای بر تأیید عرایض من نباشد، ولی به هرحال حدسی است که می‌زنم و گمان هم نمی‌کنم که نادرست باشد، چون خاطرات اشخاص شرح زندگی واقعی ایشان و برخوردشان با مسائل مختلف زندگی اجتماعی بوده و هست، و درواقع آن‌چه را که روی داده و اندیشیده و کرده‌اند بر صفحهٔ کاغذ آورده‌اند.

همین علاقه موجب شده بود که در من نیز این هوس به وجود بیاید و بکوشم که اگر از عهده برآیم من هم خاطرات زندگی خود را به رشتهٔ تحریر درآورم، ولیکن چون به کار ترجمه علاقهٔ وافر داشتم، و از طرفی به علت تهیدستی و کافی نبودن حقوق اداری‌ام ناگزیر بودم از راه ترجمه کسور زندگی خود را تأمین کنم، مجال خودآزمایی و دست زدن به این کار را نمی‌یافتم. با این حال، اغلب اوقات در فرصت‌هایی که به دست می‌آوردم از پرداختن به برآوردن این هوس کوتاهی نمی‌کردم و صحنه‌هایی از دوران کودکی و سپس جوانی خود را یادداشت می‌کردم.

در آن سال‌های نخستین پنجاه که در کانون پرورش فکری به کار ترجمه برای کودکان و نوجوانان مشغول بودم، کانون مجلهٔ ماهانه‌ای در این زمینه منتشر می‌کرد که مدیریت آن را آقای سیروس طاهباز، مدیر انتشارات کانون، برعهده داشت. من گاهی که از خاطرات کودکی خود بنا به شرحی که به طور خصوصی برای خودم نوشته بودم برای او نقل می‌کردم خوشش می‌آمد، و یک روز به‌اصرار خواهش کرد که هر ماهه مقاله‌ای در یکی دو صفحه از خاطرات خود را بنویسم و به او بدهم تا در مجلهٔ نوجوانان کانون چاپ بکند.

من اول بار به تشویق و اصرار او بود که به ویراستاری و تنظیم آن قسمت از خاطرات خود از آغاز زندگی‌ام که نوشته بودم شروع کردم و تا آن‌جا که به‌یاد می‌آوردم ماجراها را به‌دقت و به‌ترتیب به رشتهٔ تحریر کشیدم. بی‌اغراق و بی‌آن‌که به‌راستی قصد خودستایی داشته باشم از آن چند شماره‌ای که شرح خاطرات من به ترتیب در آن‌ها به چاپ رسید چنان به‌گرمی استقبال شد که کانون در ظرف همان یک ماه مجبور به تجدید چاپ آن‌ها می‌شد و ناچار تیراژ مجله را از دوهزار به پنج شش‌هزار نسخه ترقی داد. و از شما چه پنهان، بعضی از روزنامه‌های وقت نیز گاهی از روی مجلهٔ کانون پرورش آن تکه از خاطرات مرا برمی‌داشتند و در روزنامهٔ خود نقل می‌کردند. یادم می‌آید که من به یکی از آن‌ها ــ که متأسفانه به علت پیری و کم‌حافظه شدن ناشی از آن نامش را فراموش کرده‌ام ــ اعتراض کردم که چرا بدون اجازهٔ خود من یا کانون خاطرات مرا چاپ کرده است. در آن زمان که اوایل سال‌های پنجاه بود آن روزنامه برای سه شماره‌ای که تا به آن دم چاپ کرده بود هزار و پانصد تومان به من پول داد، و تأکید کرد که برای هر شماره‌ای هم که از آن پس چاپ بکند پانصد تومان خواهد پرداخت.

کانون هر ماهه به چاپ بخش کوچکی از خاطرات من ادامه می‌داد و من نیز با علاقه به نوشتن بقیهٔ آن مشغول بودم؛ و چون بیشتر از ماجراهایی یاد می‌کردم که مربوط به ترجمه‌هایم و مواجهه با ناشران بود، اسم نوشته‌ام را خاطرات یک مترجم گذاشتم.[۱]

---

[۱] چاپ بخش‌های بعدی خاطرات به علت مخالفت یکی از مقامات وقت، یعنی مدیر «مستخدم» انتشارات کانون، متوقف شد. جزئیات آن را در متن خاطرات نوشته‌ام که خواهید خواند.

از آن پس دیگر بیشتر به‌کار ترجمه می‌پرداختم، وگاه‌گاه نیز چیزهایی به خاطراتم می‌افزودم تا سرانجام به تشویق یکی دو تن از دوستان، ازجمله پیش از همه آقای دکتر ابوالحسن نجفی مترجم و نویسندهٔ بزرگ و چندی بعد به تشویق آقای غلامحسین میرزاصالح محقق و مترجم نامدار و دوست بسیار عزیزم به نگارش خاطرات ادامه دادم و آن را به پایان رساندم. میرزاصالح که مشوق همیشگی من در این راه بود به‌قدری مجذوب این خاطرات شده بود که وقتی چند سال پیش برای اقامت دائمی به سوییس رفت دست‌نوشتهٔ خاطرات مرا با مجموعهٔ کارهای خود به آن‌جا برد تا اقدام به چاپ آن‌ها کند که خوشبختانه عشق به ایران او را نزد ما بازگرداند و این مهم در همین اواخر در تهران انجام شد و همهٔ زحمات تنظیم قرارداد، تصحیح متن اصلی و نظارت بر چاپ اول و اختیار تجدید قرارداد برای چاپ‌های بعد را به‌عهده گرفت و من از این لحاظ همواره مرهون محبت‌ها و عنایت‌های بی‌دریغ او هستم.

نکته‌ای که لازم به تذکر می‌دانم این است که وقتی بنا به کوشش و مساعدت جناب میرزاصالح قرارداد چاپ کتاب خاطرات من با ناشر منعقد شد، من قسمت‌هایی از آن را که زیاده از حد خصوصی و بیشتر مربوط به زندگی فردی و شخصی خودم بود از کتاب حذف کردم و نخواستم که آن‌ها درکتاب آورده شود و هرچه حضرت میرزاصالح و ناشر اصرار کردند که درج آن‌ها اشکالی ندارد و بگذارید آن‌ها را نیز، ولو به خودت مربوط‌اند، چاپ بکنیم من نپذیرفتم و گمان نمی‌کنم کار بدی کرده باشم.

در خاتمه لازم می‌دانم از زحمات چند نفری که در راه تدوین و تکمیل و چاپ این اثر کمال محبت و یاری را در حقم به‌جا آورده و از هیچ کوشش و زحمتی در این راه دریغ نورزیده‌اند صمیمانه تشکر کنم:

بار دیگر از خود آقای میرزاصالح که مصرّ‌ترین مشوق من در تکمیل نوشته و تنظیم قرارداد و تدارک مقدمات چاپ کتاب بودند؛ دوم از دوست بسیار عزیز و مهربان دوشیزه آذر نیک‌ذات که همیشه همچون دختری نسبت به پدر پیرش در ماشین کردن یا زیراکس کردنِ خاطرات کمال یاری و مساعدت را در حقم به‌جا آورده، و هیچ‌گاه نه تنها در مورد نسخه‌برداری از دست‌نوشتهٔ خاطرات، بلکه در بسیاری از موارد دیگر نیز از بذل هیچ‌گونه لطف و عنایتی نسبت به من کوتاهی

نکرده‌اند؛ سوم از آقایان میرعلایی و زهرایی مهربان که در حروف‌چینی و چاپ کتاب و در غلط‌گیری و زیبا درآوردن اثر از زیر چاپ کمال ذوق و هنرمندی از خود نشان دادند و ثابت کرده‌اند که نه تنها نسبت به خود من بلکه نسبت به نوشته و ترجمه‌هایم نیز کمال عنایت و توجه لازم را دارند؛ و بالأخره از کارکنان محترم و هنرمند حروف‌چینی و چاپخانه که در ظرافت و صحت کار آن‌چه از دست‌شان برمی‌آمده کوتاهی نکرده‌اند.

امیدوارم خوانندگان عزیز نیز در صورتی که کتابم را بخوانند و آن را بپسندند در سپاس و قدردانی از این عزیزان که اسم بردم با من هم‌صدا باشند.

ـــــ محمد قاضی